

مبدأ از راه فطرت

آیه الله جوادی آملی

جامعه اش قدم می گذارد، در آن هنگام با بت پرستان و ستاره پرستان زمانش مواجه شده و آن احتجاج را آغاز می نماید، این بیان و احتجاج او با «صابین» نتیجه آن ارائه و بهره های ملکوت است و لذا در سوره «انعام» آیه (۷۵) می فرماید: «وَكذٰلِكَ نُرِي ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين».

و همچنین ما به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را ارائه دادیم تا از اهل یقین گردد.

و در آیه (۷۴) می فرماید: «واذقال ابراهيم لايه اذر اتخذ اصناما الهة انى اريك وقويك فى ضلال مبين» «و هنگامی که ابراهیم به مریش آذر گفت: آیا بتها را بعنوان خدايان خود برگزیده ای؟ من، ترا قومت را در ضلالت آشکار می بینم.

و در آیه (۷۶) احتجاج او با «صابین» مطرح است ولی مسأله ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که آیا می توان گفت تنها احتجاج او با ستاره پرستان نتیجه این رؤیت ملکوت است، باین دلیل که بعد از آیه «وَكذٰلِكَ نُرِي...» آمده است و یا احتجاج او با آذر نیز که قبل از این آیه ذکر شده است نتیجه همان رؤیت می باشد.

از «كذٰلِكَ نُرِي» چنین برمی آید که این هردو نشأت گرفته از ارائه ملکوت است زیرا كذٰلِكَ اشاره به احتجاج قبلی او با آذر است و فعل مضارع «نری» نشان می دهد که این هردو احتجاج بعد از ارائه ملکوت است، همانطور که آیه «ونريدان نم...» دلالت بر این دارد که سنت امتنان همچنان استمرار دارد زیرا اگر اختصاص به گذشته داشت لازم بود به صورت فعل ماضی، استعمال گردد، پس آنچه را که قرآن کریم از احتجاجات ابراهیم نقل فرموده است نتیجه ارائه ملکوت است چه آنچه در

در قسمت گذشته بحث شد که: ششمین بخش از آیاتی که دلالت بر فطری بودن توحید و گرایش انسان از این طریق به مبدأ دارد، آیات محبت است. این آیات، عبادت انسان را از راه محبت تبیین می نماید و از آنها چنین استفاده می گردد که «رب» کسی است که بطور فطری محبوب انسان بوده و انسان به او محبت داشته باشد و انسان نمی تواند بگوید من به معبود خود محبت ندارم زیرا خمیره هرنسانی با محبت سرشته شده است و هر محبتی که به غیر خدا در انسان باشد، محبت کاذب و دروغین است، بنابراین انسانی که غیر از خدا را دوست دارد، اگر بگوید من به خداوند محبت دارم؛ در این ادعایش صادق نیست.

در احتجاج حضرت ابراهیم «ع» با ملحدین زمانش گفتیم که حضرت روی دواصل تکیه کرده است: یکی اینکه انسان نسبت به معبودش احساس محبت قلبی می نماید و دیگر اینکه آن معبود باید زوال ناپذیر و فاطر السموات والأرض باشد. بعضی از مفسرین این احتجاج را در حد یک موعظه و خطابه پنداشته اند نه در حد یک برهان ولی ما گفتیم، چنین نیست چرا که این مسأله ای عقلی است که هر محبتی به غیر خدا باشد، محبت کاذب است و آن غیر خدا، از باب خطای در تطبیق، محبوب تلقی شده است زیرا چنانچه در شماره گذشته ملاحظه نمودید در صدر این برهان مسأله ارائه ملکوت به حضرت ابراهیم «ع» مطرح است.

ارائه ملکوت به حضرت ابراهیم

حضرت ابراهیم «ع» هنگامی که متولد می شود، او را از بیم نمرود در درون غاری می گذارند و تا هنگامی که به حدی از رشد می رسد، در همانجا بسر می برد، سپس از غار خارج شده و بمیان

می شود که ستون فقراتش شکسته شده و قدرت برخاستن و قیام ندارد؛ این چنین فردی نیاز به قیم دارد یعنی به کسی که دست او را بگیرد و بلندش نماید، پس فقیر به معنی فاقد امکانات مادی نیست. تمام موجودات نسبت بخداوند متعال فقیرند و وجود هستی هر چیز به او بستگی دارد.

بنابراین اگر انسان را به حال خویش رها سازد و فیض خود را از او بگیرد، گمراه خواهد شد و ضلالت او از همین نقطه آغاز خواهد گشت.

برائت از مشرکین

حضرت ابراهیم (ع) پس از احتجاج بامشرکان، بدینگونه برائت خویش را از مشرکین و اعتقاد و توجهش را بخداوند، ابراز می نماید: «اننی وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض حنیفاً مسلماً وما أنا من المشرکین» من باایمان خالص رو بدرگاه خدائی آوردم که آفریننده آسمان ها و زمین است و من جزء گروه مشرکان نخواهم بود. «حنیف» یعنی کسی در وسط راه حرکت می کند و درصراط مستقیم است و نقطه مقابل آن «جنیف» است یعنی کسی که از راه منحرف می شود.

ایمان جز حبت و بغض نیست

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره محبت پرسیدم فرمود: «هل الأیمان إلا الحب والبغض؟ آیا ایمان جز حبت و بغض هست؟. انسان که خدا را می پرستد روی محبت است ولی محبت درجاتی دارد، وقتی شناخت او از خویش و خدایش در خدا علی نباشد وارد بهشتی می شود که رودها زیر آن در جریان اند و اگر محبتش در حد بالا باشد در جمله کسانی خواهد بود که به او گفته می شود: «فادخل فی عبادی و ادخلی جنتی» البته این جنت شامل جنتهایی که رودها زیر آن جریان دارند (جنات تجری من تحتها الأنهار) می شود ضمن اینکه از آن بالاتر، شامل جنت لقاء است. و چنین نیست که اگر کسی به جنت لقاء رسید. جنات تجری من تحتها الأنهار را فاقد باشد بلکه برای کسی که به این مقام برسد هر دو جنت می باشد. «ولمن خاف مقام ربه جنتان».

کسانی که به غیر خداوند دل بسته و محبت دارند، در

سوره «انعام» ذکر شده است و چه آیتانی که در سوره بقره درباره احتجاجات ابراهیم (ع) آمده است، بنابراین آنچه در این احتجاج بعنوان حجت یاقینین، بیان شده امری است یقینی نه خطابه و موعظه و نصیحت چنانچه بعضی پنداشته اند.

قرآن کریم در تبیین این برهان به دنبال آیه فوق چنین می فرماید «فلما جن علیه اللیل را کوكبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الاقلمین». هنگامی که تاریکی شب او را فراگرفت، ستاره ای مشاهده کرد و گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. تعبیر به «ربی» در مواردی که گانه رؤیت کوكب و قمر و شمس، برای مماشات، مجادله احسن و امثال آن است و از اینرو بدنبال آن می فرماید: «لئن لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین» اگر خدای من، مرا هدایت ننماید از گروه گمراهان خواهم بود. لذا ابراهیم بجای آن جمله نمی گوید: من هدایت یافته ام اگر خدای من شما را هدایت نکند، در گمراهی باقی خواهید ماند، زیرا در اینصورت با آنها مماشات نکرده است.

نیاز به فیض الهی

ابراهیم (ع) با این جمله «لئن لم یهدنی...» به آنها می فهماند که محبوب او همان پروردگار او است و نیز هدایت و پرورش به دست او و ضلالت و گمراهی از خود انسان است بهمین جهت نفرموده است؛ اگر مرا هدایت نکنند گمراه می سازد. انسان در هر حال نیازمند به فیض الهی است و چنانچه این فیض از او منقطع گردیده و بحال خویش واگذار شود، به گمراهی دچار می شود و بهمین دلیل در آیه (۱۵) از سوره فاطر می خوانیم:

«یا ایها الناس أنتم الفقراء الى الله والله هو الغنی الحمید» ای مردم! شما محتاج و نیازمند به خداوند متعال می باشید و تنها خداست که بی نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات است. فقیر به کسی گفته

حقیقت محبتشان محبتی کاذب است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «قل ان كان آباؤكم وابنائكم واخوانكم وازواجكم وعشيرتكم واموال افترقتموها وتجارة تخشون كسادها ومساكن ترضونها احب اليكم من الله ورسوله وجهاد في سبيله فترضوا حتى ياتى الله بامرہ والله لا يهدي القوم الفاسقين»^۱ (ای رسول ما!) بگو: اگر شما پدران و پسران و برادران و همسران و خویشان و اموالی را که جمع آوری نموده‌اید و تجارتی که از کساد آن بیمناکید و منازلی که به آن دلخوش داشته‌اید، بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او، مورد علاقه شما است، منتظر باشید تا امر خدا فرارسد و خدا فاسقان را هدایت نخواهد کرد.

و در سوره «حج» می‌فرماید: «ومن الناس من بعد الله على حرف فان اصابه غير اطمان به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبين»^۲. و از مردم کسی است که خدا را به زبان و بظاهر می‌پرستد نه بحقیقت؛ از اینرو هرگاه بخیر و نعمتی رسد، اطمینان خاطر پیدا می‌کند و اگر شر و آفتی به او برسد از دین خدا رو برمی‌گرداند، چنین کس در دنیا و آخرت زیانکار است و این همان زیان آشکار است.

این چنین فردی دین و مبدأ را برای رسیدن به محبوبهای کاذب خویش می‌خواهد و کيفرش هم همان است که در آیه فوق آمده است: «فترضوا حتى ياتى الله بامرہ» پس او در واقع دین ندارد، و لذا در سوره «مجادله» می‌فرماید: «لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابنائهم او اخوانهم او عشيرتهم»^۳ هرگز نخواهی یافت مردمی را که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند که دوستی با دشمنان خدا و رسول او نمایند هر چند که آنها پدران یا فرزندان، یا برادران و یا خویشان آنها باشند.

امر الهی زمان بردار نیست

از این آیات با روایتی که از امام صادق (ع) نقل کردیم که: ایمان محبت است، چنین به دست می‌آید که مؤمن کسی است که از محبت صادق الهی برخوردار باشد؛ در این صورت به اندازه‌ای که از محبت برخوردار است، از ملکوت بهره‌مند شده است و این همان مؤمنی است که در ملکوت نگریسته و راه ابراهیم (ع) را پیموده است. هر موجودی یک ظاهری دارد که همه مردم آن ظاهر را می‌بینند و یک باطنی که همه آن را

نمی‌بینند گرچه به آن بنگرند، عده‌ای ممکن است نظر بکنند و ببینند مانند ابراهیم (ع) و دسته‌ای نگاه کنند و در عین حال آنچه را که ابراهیم دید، نبینند. و شاید سوره «یس» که طبق نقل فریقین از رسول خدا «ص»، قلب قرآن نامیده شده است. بدلیل دو آیه آخر این سوره است که بدنبال اراده و امر الهی می‌فرماید «فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء و اليه ترجعون» پس منز و پاک است خدائی که باطن و ملکوت هر چیز بدست قدرت او و بازگشت همه خلایق بسوی او است. این خطاب از قبیل خطابهای تشریحی مانند «يا ايها الذين آمنوا» و امثال آن که خطاب فرع وجود مخاطب می‌باشد، نیست. در خطابهای اعتباری و تشریحی، باید قبلاً مخاطبی وجود داشته باشد، اما خطاب تکوینی خود، مخاطب می‌آفریند، البته در خطاب تشریحی هم این بحث مطرح است که آیا این خطاب نیز شامل معدومین یعنی آنهایی که بعد بدنیا می‌آیند می‌شود یا نه ولی در هر صورت در حال خطاب، مخاطبینی در خارج وجود دارد، اما با فرمان «كن» بدون فاصله، «يكون» محقق می‌شود، «انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون» با این خطاب مخاطب خلق می‌شود. بنابراین، آیه بعد، تنوع بر این آیه است و ظاهرش این است که امر الله یعنی همان «كن» را توجیه می‌کند که: آن امری است بدست خدا و زمان بردار نبوده بلکه با اراده‌اش، شیشی محقق می‌شود که «ملكوت كل شيء» است. اگر می‌بینید در آیه شریفه آمده است «وقدر فيها اقواتها في اربعة ايام»^۴ روزیهای مردم را در چهار روز مقدر و معین فرمود یا در چهار فصل یا در چهار مرحله. بنابراین اختلافی که در تفسیر این آیه وجود دارد. این تقدیر تدریجی در این مورد، برای این است که عالم ملک است و زمان بردار می‌باشد. اما در مورد امر الهی دیگر زمان مطرح نیست «لبس عند رتك صباح ولا مساء» این چهره ارتباطی اشیاء به خدا است که ملکوت آنها است، هر کس این چهره (ملکوت) را که در دست خدا است ببیند، ممکن نیست صاحب «ید» را ببیند، اگر ابراهیم ملکوت را دید «ونرى ابراهيم ملكوت السموات والارض» صاحب «ید» را هم دید که «هو الله تعالى» است.

کسی که از راه علم حصولی و استدلالی در کل شیء بحث می‌کند. یا متکلم است که از راه حدوث و حرکت، استدلال می‌نماید و یا حکیم است که از راه امکان و حرکت وارد می‌شود

و می گوید: این شیء حادث است. و هر حادثی محدث می خواهد و یا متحرک است و نیاز به محرک دارد و یا ممکن است و احتیاج به واجب الوجود دارد و مانند آن، زیرا تنها این شیء را دیده است، و اگر آن جنبه ارتباط شیء با خدا را ببیند، دیگر نیازی باین گونه استدلال برای علم حصولی ندارد و ظلّ ید را یقیناً می بیند. ممکن نیست که رؤیت ملکوت هر چیزی از رؤیت «الله» جدا باشد؛ حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ «ذُغَلَبَ یمانی» که می پرسد: آیا پروردگارت را دیده ای، می فرماید: «أما عبد مالا أری» * آیا خدائی را که نیستم عبادت می نمایم؟ مرحوم شیخ طبرسی نظیر این سخن را در احتجاج از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. ولی دیدن با چشم میسر نیست.

«لأن تدرکه العيون بمشاهدة العيان ولكن تدرکه القلوب بحقائق الأیمان».

برهان ابراهیم، برهان حرکت نیست

در هر صورت برهان ابراهیم «ع»، برهان حرکت نیست چه اینکه اگر برهان حرکت بود مسأله محبت مطرح نمی شد. انسان نیاز به روشنی را احساس می نماید. ماه و خورشید و ستاره را باین دلیل که به فضای زندگی او روشنی و نور می بخشند، می پرستند، ولی ابراهیم وقتی می بیند هر یک از اینها غروب می کنند، و نور که رابطه میان انسان و آنها است، با غروبشان از میان می رود، می گوید «لا احب الاقلین» موجودی که افول دارد و بدینوسیله فیضش قطع می شود نمی تواند محبوب انسان باشد پس بهمین دلیل خدا نیست.

این همان برهان فطرت است که کشش فطری بسوی محبوب از ناحیه بنده است، انسان که محتاج است مبدئی را دوست دارد که به نیاز او در هر حال پاسخ گوید. این مسأله را از کسی نیاموخته و در مدرسه ای یاد نگرفته است و نیز مسأله ای قرار دادی

هم نمی باشد، بلکه این محبت، یک کشش درونی است که از نیاز و احتیاج او سرچشمه می گیرد. البته هرچه شناخت بیشتری پیدا نموده و کاملتر شود، این محبت درونی شکوفاتر می گردد، یک وقت است که نیاز او در حد لوازم عادی و ضروری زندگی خلاصه می شود، در این صورت محبتش هم در همین حد محدود می شود، اگر خدا را دوست دارد برای تأمین همین نیازهای ساده زندگی است. ولی یک وقت به مرحله ای از تکامل روحی و ایمانی می رسد که خدا را چون کمال محض است دوست دارد. امام سجاد علیه السلام سالی برای انجام فرائض حج، بمکه رفته بود، به ایشان عرض کردند: خلیفه امسال بمکه می آید، خوبست در مورد باغی که در مدینه از شما غصب کرده اند با وی صحبت نمائید! امام فرمود: من در کنار خانه خدا شرم دارم که از غیر او چیزی بخواهم.

جان، فدای جانان

انسان وقتی به این مرحله برسد، خودش را حتی برای خدا دوست دارد و لذا هرگاه لازم باشد جان خویش را هم در راه رضای پروردگارش ایثار می نماید. در سوره توبه آیه (۱۲۰) آمده است: «ما كان لاهل المدينة ومن حولهم من الأعراب ان يتخلفوا عن رسول الله ولا يرغبوا بأنفسهم عن نفسه...» سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه نشینان اطراف آن از فرمان پیامبر خدا تخلف نمایند و برای حفظ جان خویش از جان او چشم ببوشند.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در این زمینه می فرماید: «فاذا حضرت بلیة فاجعلوا اموالکم دون انفسکم و اذا انزلت نازلة فاجعلوا انفسکم دون دینکم...» چون بلائی فرا رسد اموال خویش را سپر جانتان سازید و چون حادثه ای پیش آمد (که می توانید با در معرض خطر قرار دادن خویش، اسلام را حفظ نمائید) جان خود را فدای دینتان سازید. زیرا محبوب واقعی انسان در واقع خدا است و دین از آنجا که از جانب او است نیز محبوب انسان است، بنابراین، هرگاه خطری آن را تهدید نماید، باید از مال و جان و عشیره و هر چیز دیگر که مورد علاقه انسان است بخاطر آن گذشت و آن را حفظ نمود. و هر کس این چنین محبتی ندارد معلوم می شود که ملکوت را ندیده است و چشم او از دیدن آن عاجز و ناپیدا است. «من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة»

اعمی واهل میبلا»^۸ هر کس در دنیا (از دیدن آیات الهی) نابینا باشد، پس او در آخرت نیز نابینا و گمراهتر خواهد بود). • ولی چون در دنیا خویش را بینا می‌پندارد، در آخرت اعتراض می‌نماید: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» گوید: پروردگارا چرا مرا نابینا محسوس ساختی در صورتی که در دنیا بینا بودم؟ «قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى» خداوند باو فرماید: آری چون آیات ما برای هدایت تو آمد، آنها را به فراموشی سپردی امروز هم تو فراموش می‌شوی.

رؤیت ملکوت میسر است

بنابراین از این آیات معلوم می‌شود که رؤیت ملکوت برای همه ممکن است و کسی که چنین توفیقی یابد در ردیف آنهایی خواهد بود که قرآن کریم درباره آنان می‌فرماید: «ان أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلذَّيْنِ اتَّبَعُوهُ...»^{۱۰} نزدیکترین مردم بابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می‌کردند. چنین کسی راه ابراهیم خلیل (ع) را طی کرده است و اگر نظر نکرد و ندید، جزء آنانی است که در دنیا و آخرت اعمی و نابینا خواهد بود، زیرا آن روز، روزی است که هر کس بهمان سیرت واقعی خویش ظاهر و محسوس می‌گردد (یوم تبلی السرائر)، بصیرت ما هم در آنجا ظاهر می‌شود. مرحوم طبهرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «فَتَأْتُونَ الْفُجَاءَ» از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله نقل می‌کند که: در قیامت عده‌ای از انسانها بصورت حیوانات محسوس می‌شوند. بعضی در آنجا بصورت مورچه در می‌آیند برای اینکه در دنیا سیرتشان، سیرت مورچه بوده است، یعنی حریص و احتکارگر، بوده‌اند و یا بعضی بصورت خنزیر در می‌آیند، زیرا در دنیا سیرت

خنزیر داشته‌اند گرچه بصورت انسان بوده‌اند البته خنزیر واقعی یک حیوان است و معذب نمی‌شود ولی این فرد که خنزیر محسوس می‌شود در حقیقت انسان بوده است و با حفظ حقیقت انسانیتش خنزیر شده است عده‌ای در قیامت دیوانه محسوس می‌شوند چون در دنیا رباخوار بوده‌اند «الذین یأکلون الرِّبَا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من العس...»^{۱۱} آن کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) برنخیزند مگر مانند کسی که بوسه و فریب شیطان دیوانه شده است. البته کسی که در دنیا دیوانه می‌شود، چون نمی‌فهمد رنج نمی‌برد ولی در آنجا چنین نیست می‌فهمد که دیوانه شده و یا به خنزیر و مورچه و یوزینه و یا حیوان دیگر تبدیل شده است و لذا رنج می‌برد. از این رو برای تعدییب و رنج به آن صورت محسوس می‌شود، یعنی تمام موجودیت دنیائی او که عبارت از روح و بدن بود، همچنان محفوظ است و فقط شکل ظاهری آن عوض می‌شود و این اعمال دنیای او است که او را بآن صورت ظاهر می‌سازد.

ادامه دارد

- ۱- اصول کافی - ج ۲ - ص ۱۲۵.
- ۲- سوره توبه - آیه ۲۴.
- ۳- سوره حج - آیه ۱۱.
- ۴- سوره مجادله - آیه ۲۲.
- ۵- سوره فصلت - آیه ۱۰.
- ۶- نهج البلاغه عبده - صفحه ۳۸۳.
- ۷- اصول کافی - ج ۳ - ص ۳۰۶.
- ۸- سوره اسراء - آیه ۷۳.
- ۹- سوره طه - آیه ۱۲۵.
- ۱۰- سوره آل عمران - آیه ۶۸.
- ۱۱- سوره بقره - آیه ۲۷۵.

حضرت امیر (ع)

«مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَكَانَ مَعَنَا بِلِسَانِهِ وَقَاتَلَ عَدُوَّنَا بِسَيْفِهِ فَهُوَ مَعَنَا فِي الْجَنَّةِ وَفِي دَرَجَتِنَا».

(غررالحکم - ج ۲ - ص ۶۳۷)

هر که مارا به دل دوست دارد و با زبانش با ما باشد و با شمشیرش با دشمن ما بجنگد، در بهشت با ما و در درجه ما خواهد بود.